



Critique of the Negation of Relativism by Appealing to Observation



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Abdollahi J.*

Institute for the History of Science,
University of Tehran, Tehran, Iran

How to cite this article

Abdollahi J. Critique of the
Negation of Relativism by
Appealing to Observation.
Philosophical Thought.
2025;5(2):257-277.

ABSTRACT

In the traditional debate between epistemic absolutists and relativists, the main issue is whether there are neutral and absolute criteria for selecting epistemic systems or whether such criteria are dependent on socio-cultural contexts. Absolutists consider empirical evidence as a neutral and absolute criterion, while relativists, emphasizing the theory-ladenness of observation and underdetermination, argue that theoretical presuppositions and thus non-absolute always influence observation. Recently, David Stump, by proposing a pragmatic stance as a third position, rejects both relativism and absolutism. He uses observation as an objective but non-absolute criterion to refute relativism. However, Shahram Shahriari demonstrates that Stump's third position cannot exist. We, by examining the debate between Stump and Shahriari, show that observation, as Stump envisions it, cannot provide sufficient grounds to refute relativism.

Keywords Relativism, Absolutism, Observation, Underdetermination, Theory-Ladenness, Contingency

CITATION LINKS

[Bhaskar, 2008] A realist theory of science; [Bhaskar, 2009] Scientific realism and human emancipation; [Bloor, 1981] The strengths of the strong programme; [Boghossian, 2006] Fear of knowledge: Against relativism and constructivism; [Chalmers, 1990] Science and its fabrication; [Chang, 2022] Realism for realistic people: A new pragmatist philosophy of science; [Collins, 1994] A strong confirmation of the experimenters' regress; [Duhem, 1991] The aim and structure of physical theory; [Galison, 1987] How experiments end; [Hacking, 2000] How inevitable are the results of successful science?; [Kidd, 2015] Inevitability, contingency, and epistemic humility; [Kinzel & Kusch, 2018] De-idealizing disagreement, rethinking relativism; [Kuhn, 1996] The structure of scientific revolutions; [Kusch, 2010] Hacking's historical epistemology: A critique of styles of reasoning; [Kusch, 2016] Relativism in Feyerabend's later writings; [Kusch, 2021] Relativism in the philosophy of science; [Poostforush & Taqavi, 2021] Bhaskar's minimal methodology: An argument against relativism; [Sankey, 2010] Witchcraft, relativism and the problem of the criterion; [Sankey, 2012] Scepticism, relativism and the argument from the criterion; [Sankey, 2023] The objectivity of science; [Shahryari, 2023] Absolutism, relativism, and pragmatic fallibilism: A reply to stump; [Shapin, 1996] The scientific revolution; [Shapin & Schaffer, 1985] Leviathan and the air-pump: Hobbes, Boyle, and the experimental life; [Siegel, 2004] Relativism; [Stanford, 2006] Exceeding our grasp: Science, history, and the problem of unconceived alternatives; [Stump, 2021] Fallibilism versus relativism in the philosophy of science; [Stump, 2024] Pragmatism versus social construction: A reply to Shahryari; [Zibakalam, 2016] Reason, argument, rationality; [Zibakalam, 2017] More myths;

*Correspondence

Address: Institute for the History
of Science, University of Tehran,
Enghlab Street, Tehran, Iran. Postal
Code: 1417964116
Phone: +98 (21) 88993016-17
jalaljalal13721372@gmail.com

Article History

Received: February 21, 2025

Accepted: May 5, 2025

ePublished: May 29, 2025

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

نقدی بر نفی نسبی‌گرایی با توسل به مشاهده

جلال عبداللهی*

پژوهشکده تاریخ علم، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

در مناقشه سنتی بین مطلق‌گرایان و نسبی‌گرایان معرفتی، مساله اصلی این است که آیا معیارهای خنثی و مطلق برای انتخاب سیستم‌های معرفتی وجود دارند یا معیارها وابسته به زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی هستند. مطلق‌گرایان شواهد تجربی را معیاری خنثی و مطلق می‌دانند، در حالی که نسبی‌گرایان با تاکید بر نظریه‌باری مشاهده و تعین‌ناقص، استدلال می‌کنند که مشاهده همواره تحت تاثیر پیش‌فرض‌های نظری و لذا غیرمطلق است. اخیراً، دیوید استامپ با طرح موضع پراگماتیستی به عنوان موضع سوم، هم نسبی‌گرایی و هم مطلق‌گرایی را نفی می‌کند. او از مشاهده به عنوان معیاری عینی اما غیرمطلق برای نفی نسبی‌گرایی استفاده می‌کند. با این حال، شهرام شهریاری نشان می‌دهد که موضع سوم استامپ نمی‌تواند وجود داشته باشد. من، ضمن بررسی مناقشه استامپ و شهریاری، نشان می‌دهم که مشاهده، آن‌گونه که مد نظر استامپ است، نمی‌تواند برای نفی نسبی‌گرایی کفایت لازم را داشته باشد.

کلیدواژگان: نسبی‌گرایی، مطلق‌گرایی، مشاهده، تعین‌ناقص، نظریه‌باری، امکانی‌بودن

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۳/۰۸

*نویسنده مسئول: jalaljalal13721372@gmail.com

آدرس مکاتبه: تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، پژوهشکده تاریخ علم

تلفن محل کار: ۸۸۹۹۳۰۱۶-۱۷ (۰۲۱)

مقدمه

نسبی‌گرایان معرفتی معتقدند که هیچ معیار توجیه بی‌طرفانه، خنثی و جهان‌شمولی برای انتخاب بین سیستم، نظریه، پارادایم و یا چارچوب‌های معرفتی وجود ندارد و در انتخاب هر چارچوب معرفتی، ارزش‌ها و عوامل اجتماعی و تاریخی خاص دخالت دارند. نسبی‌گرایانی مثل دیوید بلور (David Bloor) و مارتین کوش (Martin Kusch) تاکید می‌کنند که در مواجهه با سیستم‌های معرفتی متفاوت، هیچ استاندارد عینی و مطلق برای توجیه و انتخاب وجود ندارد. شواهد یکسان ممکن است در سیستم‌های معرفتی و جوامع مختلف، باورهای متفاوتی را توجیه کنند [Bloor, 1981; Kusch, 2010; Kusch, 2016]. توجیه باورها به شبکه‌های ارزشی و اهداف اجتماعی وابسته است و قضاوت درباره درستی یا نادرستی یک نظریه صرف نظر وجود شواهد معرفتی، همواره نسبی و وابسته به شرایط خاص فرهنگی، تاریخی و اجتماعی است.

در مقابل، مطلق‌گرایان معرفتی بر این باورند که معیارهای توجیهی برای باورها مستقل از زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی هستند و یک معیار جهان‌شمول و عینی برای تعیین درستی یا نادرستی باورها وجود دارد. آنها استدلال می‌کنند که یک مجموعه ثابت از شواهد، صرف نظر از تفاوت‌های فرهنگی یا اجتماعی، همواره یک باور مشخص را توجیه می‌کنند [Sankey, 2012]. مطلق‌گرایان معتقدند که می‌توان به معیارهای بی‌طرف و خنثی دست یافت که به طور مستقل از نظام‌های فرهنگی یا چارچوب‌های ارزشی خاص، صدق و کذب باورها را تعیین می‌کنند [Boghossian, 2006; Siegel, 2004]. در این دیدگاه، یک سیستم معرفتی برتر وجود دارد که می‌تواند به طور عینی و مستقل از شرایط اجتماعی و تاریخی، باورهای درست را از نادرست جدا کند. استانداردهای توجیه علمی و معرفتی باید از اصولی جهان‌شمول پیروی کنند و تنها یک نظام معرفتی صحیح و معتبر وجود دارد که همه باید از آن تبعیت کنند.

مناقشه اصلی میان مطلق‌گرایان و نسبی‌گرایان معرفتی بر سر این است که آیا معیارهای توجیهی برای باورها جهان‌شمول، عینی و مستقل از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی هستند (دیدگاه مطلق‌گرایان) یا اینکه هر توجیه، وابسته به نظام‌های معرفتی خاص بوده و هیچ معیار خنثی و بی‌طرفی برای ارزیابی باورها وجود ندارد (دیدگاه نسبی‌گرایان). مطلق‌گرایان استدلال می‌کنند که باید یک معیار عینی برای انتخاب صحیح یک نظام معرفتی وجود داشته باشد [Sankey, 2012; Siegel, 2004]. در حالی که نسبی‌گرایان معتقدند که هیچ معیار مطلق برای برتری یک نظام معرفتی بر دیگری وجود ندارد و هر توجیهی، در چارچوب باورها و ارزش‌های خاص اجتماعی و تاریخی شکل می‌گیرد [Kusch, 2010; Kusch, 2016; Kusch, 2021; Bloor, 1981].

مطلق‌گرایان معمولاً از مشاهده (شواهد تجربی یا آزمایش) به عنوان معیاری خنثی و مطلق برای توجیه و انتخاب سیستم برتر نام می‌برند [Sankey, 2010; Sankey, 2012]. اما از منظر نسبی‌گرایان، شواهد تجربی از همان ابتدا در چارچوب برداشت‌های نظری و اجتماعی تفسیر می‌شوند و نمی‌توان آنها را به عنوان مبنایی مستقل و بی‌طرف برای قضاوت درباره باورها در نظر گرفت. آنها از نظریه‌باری (Theory-ladenness) مشاهده و تعیین‌ناقص (Underdetermination) برای تایید دیدگاه خود استفاده می‌کنند. طبق تز کل‌گرایی دوئم‌کواپن، هیچ نظریه‌ای به صورت مستقل آزموده نمی‌شود، زیرا برای ارزیابی تجربی یک نظریه، مجموعه‌ای از فرضیات کمکی و پیش‌زمینه‌های نظری در کنار آن عمل می‌کنند. کل‌گرایی به تعیین‌ناقص می‌انجامد، یعنی هنگام بروز تعارض تجربه با نظریه، نمی‌توان ناسازگاری را فقط به اشتباه‌بودن و خطای نظریه اصلی نسبت داد، زیرا ممکن است خطا در فرضیات کمکی باشد. تعیین‌ناقص نشان می‌دهد که شبکه‌ای از فرضیات در آزمون‌ها دخیل هستند و برای تعیین عامل خطا معیار مطلق و عینی وجود ندارد. به این ترتیب، همیشه ممکن است که با تغییر فرضیات کمکی، نظریه را با مشاهده سازگار کرد. از آنجا که معیار مشخصی برای تعیین خطا وجود ندارد، تعیین ناقص به نسبی‌گرایی می‌انجامد. نظریه‌باری مشاهده نیز تاکید دارد که مشاهده بی‌طرف نیست و تحت تاثیر نظریه‌ها، پیش‌فرض‌ها و انتظارات مشاهده‌گران قرار دارد. بنابراین، مشاهده وابسته به ذهنیت و تمایلات اجتماعی افراد بوده و این امر نسبی‌گرایی را تایید می‌کند.

اخیراً، مناقشه‌ای بین دیوید استامپ [Stump, 2022; Stump, 2024] و شهرام شهریاری [Shahryari, 2023] بر سر نسبی‌گرایی و مطلق‌گرایی به وجود آمد. استامپ سعی دارد با توجه به نقش تجربه در پراگماتیسم کلاسیک و اصل خطاپذیری (Fallibilism)، موضع سومی را بین دوگانه سنتی مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی معرفی کند. او مدعی است که می‌توان معیارهای غیرمطلق و عینی برای تشخیص سیستم معرفتی برتر ارائه داد. از آنجا که معیارها غیرمطلق هستند، مطلق‌گرایی نفی می‌شود و از آنجا که با تکیه بر این معیارها می‌توان سیستم معرفتی یا نظریه برتر را شناسایی کرد، نسبی‌گرایی رد می‌شود. بدین ترتیب، استامپ که هم نسبی‌گرایی و هم مطلق‌گرایی را رد می‌کند، موضع خود را موضع سوم می‌نامد. شهریاری در مقاله خود، سعی دارد نشان دهد که موضعی سومی که استامپ معرفی کرده، در واقع، نمی‌تواند وجود داشته باشد و بخش‌هایی از مدعیات استامپ را به تناقض می‌کشاند.

در بخشی از مناقشه بین استامپ و شهریاری، مشاهده و آزمایش مورد توجه جدی طرفین قرار گرفته است. استامپ از این ایده استفاده می‌کند که جهان می‌تواند در برابر نظریه‌های ما مخالفت و مقاومت کند، و مدعی است که می‌توانیم با مشاهده مخالفت و مقاومت‌های طبیعت با نظریه‌ها، به معیاری عینی برای نفی نسبی‌گرایی دست یابیم. از طرف دیگر، شهریاری هم‌صدا با نسبی‌گرایان مکتب ادینبورا ضمن تکیه بر تز نظریه‌باری مشاهده و تعیین‌ناقص برگرفته از تز دوئم‌کواپن، سعی دارد نشان دهد که مشاهده و آزمایش جهان، نمی‌تواند معیار مناسبی برای نفی نسبی‌گرایی باشد.

ما در این مقاله، مباحث طرح‌شده در رابطه با نقش طبیعت در مشاهده و تجربه را دنبال می‌کنیم. پرسش اصلی این است که آیا تجربه و آزمایش می‌تواند معیار مناسبی برای رد نسبی‌گرایی معرفتی باشد؟ پاسخ استامپ به این پرسش آری است و در مقابل، پاسخ شهریار خیر است. ما در بخش بعد، مدعای استامپ در مقاله ۲۰۲۲ را مرور می‌کنیم که در ضمن معرفی و دفاع از موضع پراگماتیستی خود، سعی دارد با بهره‌گیری از ایده مشاهده مقاومت طبیعت، معیاری را برای انتخاب نظریه معرفی کند که منجر به نفی نسبی‌گرایی می‌شود. سپس، به پاسخ شهریار می‌پردازیم که معتقد است تکیه بر مشاهده به دلیل نظریه‌باری مشاهده و تعیین‌ناقص، نمی‌تواند معیار مناسبی برای انتخاب نظریه و نفی نسبی‌گرایی باشد. پس آن، پاسخ استامپ را توضیح می‌دهیم که با تدقیق بیشتر مدعیات قبلی، بر موضع پراگماتیستی و نفی نسبی‌گرایی مجدداً تأکید دارد. از دید استامپ، علی‌رغم نظریه‌باربودن مشاهده و تعیین‌ناقص، همچنان می‌توان از ایده مشاهده مقاومت طبیعت به عنوان معیاری برای انتخاب نظریه استفاده کرد و لذا نظریه‌باری و تعیین‌ناقص لزوماً به نسبی‌گرایی نمی‌انجامد. همچنین، معتقد است که می‌توان معیارهای عینی و غیرمطلق داشت که به واسطه آن بتوان دست به انتخاب نظریه زد. او حضور مشاهده را جهت بروز توافق بین دانشمندان کافی می‌داند و از همین نکته، برای رد نسبی‌گرایی استفاده می‌کند. آخر سر، ما ملاحظات انتقادی خودمان علیه استامپ را طرح می‌کنیم و نشان می‌دهیم که رویکرد وی در نفی نسبی‌گرایی کفایت لازم را ندارد. ما ایده مقاومت طبیعت وی را با تکیه بر تنقیح‌های فلسفی رُی بسکار (Roy Bhaskar) و آلن چالمرز (Alan Chalmers) مجدداً صورت‌بندی می‌کنیم و سپس نشان می‌دهیم که حتی با در نظر گرفتن صورت‌بندی‌های تنقیح‌شده از ایده مقاومت طبیعت نیز، نمی‌توان از نسبی‌گرایی به صورت کامل اجتناب کرد.

مشاهده و ایده مقاومت طبیعت؛ معیار انتخاب نظریه

استامپ قصد دارد به عنوان یک پراگماتیست، موضع سومی را بین نسبی‌گرایی و مطلق‌گرایی اتخاذ کند که نه نسبی‌گرایانه است نه مطلق‌گرایانه. یعنی استدلال‌های وی دو هدف دارند؛ نخست، نفی مطلق‌گرا و دوم، نفی نسبی‌گرایی. تمرکز ما در اینجا بیشتر بر استدلال وی در مورد رد نسبی‌گرایی است. او در رد نسبی‌گرایی، از تجربه و مشاهده جهان خارج (و طبیعت) به عنوان ابزاری کلیدی برای نشان‌دادن وجود معیارهای عینی (هرچند غیرمطلق) در ارزیابی نظریه‌ها استفاده می‌کند. استدلال او مبتنی بر این ایده است که طبیعت و جهان خارج، به عنوان واقعیتی مستقل، محدودیت‌هایی را بر تفسیرهای انسان تحمیل می‌کند که نسبی‌گرا نمی‌تواند آنها را نادیده بگیرد و یا این ادعا را طرح کند که مشاهده تحت تأثیر پیش‌فرض‌های مشاهده‌گر است. «نسبی‌گرا می‌خواهد ما را متقاعد کند که پاسخ [سوالات ما از نحوه فعالیت طبیعت] به نوعی درون عمل علمی ساخته شده و صرفاً توسط آن تعیین می‌شود، [یعنی نسبی‌گرا معتقد است] که هر پاسخی فقط می‌تواند توجیهی دُوری داشته باشد. اما تجربه جهان باعث می‌شود که از این دُور خارج شویم» [Stump, 2022: 193]. حتی اگر مشاهدات تا حدی تحت تأثیر پیش‌فرض‌های نظری یا فرهنگی باشند، نمی‌توان هر نتیجه‌ای را به طور دلخواه توجیه کرد، زیرا جهان خارجی وجود دارد که می‌تواند در مقابل حدس و پیش‌بینی‌های ما مقاومت کند [Stump, 2022: 193-194].

نتایج در درون سیستم ساخته نمی‌شوند. در علوم تجربی ما باید با جهان تعامل داشته باشیم تا بفهمیم که آیا نظریه درست است یا نه ... قضاوت‌های ما می‌توانند عینی باشند به این معنا است که نتایج درون

مجموعه‌های روش‌های ما ساخته نشده‌اند ... این یک استدلال سلبی است که نشان می‌دهد علم نسبی نیست، زیرا نتایج درون سیستم ساخته نشده‌اند.

استامپ معتقد است که تاریخ علم نشان داده که برخی نظریه‌ها براساس شواهد تجربی کنار گذاشته شده‌اند، زیرا این شواهد را نمی‌توان نادیده گرفت [Stump, 2022: 195]. او به مطالعه پیتر گلیسون [Galison, 1987] درباره مناقشه‌های فیزیک ذرات اشاره می‌کند که در آن دانشمندان در ابتدا سعی داشتند شواهد مخالف نظریه‌های خود را (با تکیه بر تعین‌ناقص) بازتفسیر کنند، اما در نهایت، پذیرش یک نظریه جدید به دلیل مقاومت شواهد تجربی رخ داد. او استدلال می‌کند که این تحولات علمی نشان می‌دهند که نمی‌توان گفت همه نظام‌های معرفتی به یک اندازه معتبر هستند، زیرا برخی از آنها در نهایت با تجربه واقعی جهان سازگار نیستند. اگرچه در کوتاه‌مدت ممکن است نظام‌های معرفتی مختلفی همزمان وجود داشته باشند، اما تجربه در نهایت باعث تمایز بین نظریه‌های موفق و ناموفق می‌شود [Stump, 2022: 196]. علاوه بر این، استامپ به مورد تاریخی دیگری اشاره می‌کند که به موضوع اینشتین و مقاومت در برابر نظریه نسبیت مربوط می‌شود. او به ماجرای هربرت دینگل (Herbert Dingle) اشاره می‌کند که در ابتدا یکی از مدافعان نظریه نسبیت بود، اما بعدها به یکی از منتقدان سرسخت آن تبدیل شد. دینگل به این نتیجه رسید که نظریه نسبیت با اصول منطقی همخوانی ندارد، اما جامعه علمی در نهایت نظر او را رد کرد، زیرا شواهد تجربی متعدد از جمله تست خمیدگی نور در میدان‌های گرانشی قوی، از نظریه اینشتین پشتیبانی می‌کردند. استامپ می‌گوید اگر باور کنیم که تمام ارزیابی‌های علمی صرفاً در چارچوب‌های اجتماعی و فرهنگی شکل می‌گیرند، نمی‌توان توضیح داد که چرا نظریاتی مانند نسبیت اینشتین در نهایت مورد پذیرش قرار گرفتند، زیرا این نظریه برخلاف بسیاری از باورهای قبلی بود، اما شواهد تجربی آن را تایید کردند [Stump, 2022: 194].

اگر نظریه‌ای مانند نسبیت عام اینشتین را در نظر بگیریم، می‌توانیم ببینیم که این نظریه پیش‌بینی‌هایی ارائه کرده که بعداً به طور تجربی تایید شده‌اند. به عنوان مثال، پیش‌بینی این نظریه درباره خمیدگی نور ستارگان در هنگام عبور از نزدیکی خورشید در جریان خورشیدگرفتگی ۱۹۱۹ تایید شد، که نشان داد نظریه اینشتین برتر از نظریه‌های پیشین است. چنین مواردی نشان می‌دهند که تجربه و مشاهده‌ی جهان خارج می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در ارزیابی نظریه‌های علمی داشته باشند و نظریه‌باری مشاهده به این معنا نیست که هیچ مبنای عینی برای انتخاب بین نظریه‌ها وجود ندارد. علم تنها براساس چارچوب‌های اجتماعی ساخته نمی‌شود، بلکه مواجهه با جهان خارج و شواهد تجربی، نقش تعیین‌کننده‌ای در پذیرش یا رد نظریه‌ها دارند [Stump, 2022: 196]. علم فرآیندی است که در آن با تکیه بر تجربه و مشاهده طبیعت، به عنوان عاملی مستقل از چارچوب‌های نظری، نظریه‌های نادرست کنار می‌روند و نظریه‌های موفق تثبیت می‌شوند. در نتیجه، استامپ معتقد است که تجربه علمی نشان می‌دهد که برخی از باورها براساس شواهد تجربی معتبرتر از بقیه هستند و بدین ترتیب نسبی‌گرایی را رد می‌کند.

نظریه‌باری مشاهده، تعین‌ناقص و نسبی‌گرایی

در نقد استفاده استامپ از «تجربه» به عنوان معیاری عینی، شهرام شهریاری بر نظریه‌باری مشاهده و تعین ناقص برگرفته از تز دوئم-کواپن تاکید می‌کند. او استدلال می‌کند که رویکرد استامپ در رد نسبی‌گرایی در واقع به مطلق‌گرایی می‌انجامد. استامپ با تکیه بر تجربه جهان خارج برای انتخاب نظریه، ناخواسته به مطلق‌گرایی سقوط می‌کند. شهریاری می‌نویسد [Shahryari, 2023: 334]:

«اگر، همان‌گونه که استامپ ادعا می‌کند، تجربه را معیاری بدانیم که اعتبارش مستقل از این یا آن نظام معرفتی است، طبق تعریف، این معیار مطلق است.»

این تناقض در استدلال استامپ را آشکار می‌کند: از یک سو، او ادعا می‌کند که رویکرد پراگماتیسی‌اش از مطلق‌گرایی فاصله دارد، اما از سوی دیگر، تجربه را به عنوان منبعی فراتر از سیستم‌های معرفتی معرفی می‌کند که می‌تواند اختلافات بین نظریه را حل کند.

برخلاف مدعای استامپ این‌گونه نیست که نسبی‌گرایان استفاده از تجربه را نادیده بگیرند. اما نکته مد نظر نسبی‌گرایان این است که تجربه نمی‌تواند معیاری خنثی برای انتخاب نظریه باشد. مثلاً می‌توانیم به کوش اشاره کنیم. کوش معتقد است حتی با وجود اینکه مشاهد‌هایی را از جهان دریافت می‌کنیم، اما این مشاهدات درست و پیش پا افتاده (correct and trivial)، به‌تنهایی محتوای باورهای علمی را تعیین نمی‌کنند و باورهایمان تحت تاثیر شرایط و ارزش‌های اجتماعی قرار می‌گیرند [Kusch, 2010: 168].

در تایید نکته بالا، شهریارى ضمن استناد به دو تر نظریه‌باری و تعیین‌ناقص در فلسفه علم نشان می‌دهد که تجربه نمی‌تواند به عنوان معیار خنثی در نظر گرفته شود. در رابطه با نظریه‌باری، او به کوهن (Kuhn) اشاره می‌کند که می‌گوید: «آنچه می‌بینیم تا حدی توسط پارادایمی که در آن قرار داریم تعیین می‌شود» [Shahryari, 2023: 335]. شهریارى بر این نکته تاکید دارد که مشاهده همواره تحت تاثیر پیش‌فرض‌های نظری، آموزش‌ها، و انتظارات دانشمندان است. حتی داده‌های تجربی به ظاهر عینی، در بافت نظری خاصی تفسیر می‌شوند. انقلاب کوپرنیکی را در نظر بگیرید. طرفداران منظومه زمین‌مرکز و خورشیدمرکز نه‌تنها در تفسیر داده‌ها، بلکه در تعریف مفاهیم اساسی مانند حرکت یا سیاره اختلاف داشتند. این اختلافات نشان می‌دهد که مشاهده یک پدیده واحد (مانند حرکت سیارات) می‌تواند به شیوه‌های کاملاً متفاوتی درک شود و وابسته به پارادایمی باشد که دانشمند در آن قرار گرفته است. شهریارى همچنین در مورد تعیین‌ناقص می‌گوید که هنگام بروز ناسازگاری نظریه با تجربه، این امکان به لحاظ منطقی فراهم است با تغییر مناسب مفروضات کمکی مربوط به یک نظریه، داده تجربی ناسازگار را با نظریه سازگار کرد. او توضیح می‌دهد [Shahryari, 2023: 335]:

«آنچه ما به عنوان تجربه به آن اشاره می‌کنیم، داده‌های حسی محض ما نیستند؛ بلکه داده‌هایی هستند که با پیش‌فرض‌های ناخودآگاه مشاهده‌گران در هم تنیده شده‌اند. برخی عوامل مانند آموزش، انتظارات، مدل‌های یادگرفته‌شده و ... بر استنباط‌های ما درباره آنچه اندام‌های حسی دریافت می‌کنند تاثیر می‌گذارند و آنها را هدایت می‌کنند. برخلاف استامپ، این امر منجر به انکار نقش تجربه توسط ساخت‌گرایان نمی‌شود، بلکه بر وجود مولفه‌های اجتماعی در شواهد تجربی تاکید می‌کند، یا دقیق‌تر بگوییم، به ساخت شواهد تجربی توسط عناصر اجتماعی تاکید می‌کند. در نتیجه، نسبی‌گرایان فرض می‌کنند که مشاهد‌ها و استنباط‌های ما از تجربه‌هایمان، چه برای تایید یک فرضیه و چه برای رد آن، تنها در چارچوب یا پارادایم ما معتبر هستند.

استامپ معتقد است نتایج غیرمنتظره آزمایش‌ها نشان‌دهنده نقش عینی طبیعت است، اما شهریارى با استناد به بلور توضیح می‌دهد: «طبیعت به‌تنهایی نمی‌تواند عامل اختلاف نظرها باشد، زیرا همه طرف‌های مناقشه با همان طبیعت مواجه‌اند» [Shahryari, 2023: 336]. به عبارت دیگر، اگر طبیعت عامل مشترک تمام نظریه

ها است، نمی‌تواند توضیح‌دهنده تفاوت بین آنها باشد. بنابراین، برای تبیین اختلافات علمی باید به عوامل غیرمشتک مانند زمینه‌های اجتماعی رجوع کرد.

در توضیح بهتر این نکته، باید بگوییم که طبیعت ممکن است مقاومت‌هایی داشته باشد و یا حتی نتایج غیرمنتظره‌ای هم داشته باشد. اما باید از یک سو توجه داشته باشیم که نتایج غیرمنتظره و مقاومت‌ها، لزوماً نظریه‌بار هستند و نمی‌توانند خنثی باشند. از سوی دیگر، مطابق تز دوئم-کواين می‌توان فرضیات و پیش‌فرض‌های نظریه را به گونه‌ای تغییر داد که نظریه مجدداً با مشاهده سازگار باشد. به همین دلیل است که گفته می‌شود در اختلاف نظر بین طرفداران دو نظریه، طبیعت و شواهد تجربی حاصل از مواجهه با جهان خارج، عامل مشترک بین دو نظریه رقیب خواهد بود. یعنی دو نظریه شواهد تجربی یکسانی خواهند داشت و در تعیین‌ناقص قرار خواهند گرفت. اینجا است که نسبی‌گرایان، تبیین انتخاب بین دو نظریه با تکیه بر شواهد تجربی را کافی نمی‌دانند و طرفداران مکتب ادینبورا بر لزوم ملاحظه تاثیر عوامل اجتماعی تاکید دارند.

در واقع عدم توجه به دو تز نظریه‌باری و تعیین‌ناقص، باعث شده که استامپ نسبی‌گرایانه‌بودن این ملاحظات را به‌خوبی درک نکند و در رویکرد خودش، به صورت ضمنی یک دیدگاه مطلق‌گرایانه را مصادره کند که در آن پاسخ‌های طبیعت به عنوان امری مطلق و جهان‌شمول معرفی می‌شود. استامپ معیارهای پذیرفته‌شده در نظام معرفتی خود را به عنوان اموری جهان‌شمول فرض می‌کند، در حالی که این معیارها تنها درون پارادایم خاص او اعتبار دارند [Shahryari, 2023: 337].

رد نسبی‌گرایی علی‌رغم توجه به نظریه‌باری مشاهده و تعیین‌ناقص

استامپ در مقاله کوتاهی که در جواب شهریاری منتشر می‌کند، تاکید دارد که مفهوم پراگماتیستی تجربه، که اخیراً در ادبیات مربوط به پراگماتیسم بازسازی شده است، ابزاری غیرمطلق برای مخالفت با نسبی‌گرایی فراهم می‌کند. او معتقد است که استدلال اصلی‌اش در رد نسبی‌گرایی سلبی است [Stump, 2024: Sec 3].

«کسانی که از نسبی‌گرایی دفاع می‌کنند، فرض می‌گیرند که نتایج تحقیق تجربی درون سیستم یا چارچوب ساخته شده‌اند و بنابراین نسبی به آن هستند. در عوض، من استدلال می‌کنم که در حالی که ما مسایل را قاب‌بندی می‌کنیم، سوالات را مطرح می‌کنیم، واژگان و ابزارهای فیزیکی و مفهومی مورد نیاز برای تحقیق را ایجاد می‌کنیم، نتایج از پیش تعیین‌شده نیستند. همان‌طور که بارها گفتم، دانش موقعیتمند (situated) است. دانشمندان و عالمان در زمان و مکان خاصی قرار دارند، پیش‌فرض‌ها، احساسات و ... دارند. اما وقتی آزمایش می‌کنند، ممکن است شگفت‌زده شوند. در این معنا، قضاوت‌ها می‌توانند عینی باشند و در چارچوب از پیش تعیین‌نشده باشند ... ما می‌توانیم شگفت‌زده شویم، که نتایج از پیش تعیین‌شده نیستند. برخی آزمایش‌ها جواب می‌دهند و برخی دیگر نه ... نتایج آزمایش، یا به طور کلی تجربه، می‌تواند توضیح دهد که چرا دانشمندان در بسیاری از موارد یک دیدگاه خاص را می‌پذیرند یا رد می‌کنند.»

استامپ با اشاره به نحوه ملاحظه تجربه نزد نسبی‌گرایان، از جمله بلور، تاکید دارد که آنها اهمیت تجربه را کاهش داده‌اند. استامپ این ادعا که با تکیه بر تعیین‌ناقص همواره می‌توان ناسازگاری‌ها را رفع کرد و نظریات بدیلی فراهم ساخت را قبول ندارد. به اعتقاد او صرف اینکه از لحاظ منطقی ممکن است جایگزین‌هایی فراهم

ساخت برای نسبی‌گرا کافی نیست و بلکه باید جایگزین‌های به قدر کافی خوبی در دست باشند که به عنوان رقیب و یا بدیل مشروع ملاحظه شوند [Stump, 2024: Sec 4].

«تعیین ناقص نشان می‌دهد که ما همیشه می‌توانیم نظریه‌ای بسازیم که همه حقایق شناخته شده را توضیح دهد. با این حال، این به این معنا نیست که ما همیشه می‌توانیم جایگزینی بسازیم که به اندازه کافی خوب باشد تا یک رقیب مشروع باشد ... نشان دادن اینکه همیشه جایگزین‌هایی وجود دارند برای زیر سوال بردن قضاوت عینی کافی نیست. واقعیت‌های اجتماعی می‌توانند برخی موارد قضاوت علمی را تبیین کند، اما موفقیت یا شکست آزمایش‌ها، یا به طور کلی تجربه، عامل تعیین‌کننده جدی‌تری است.»

استامپ به راه حل دوئم در مورد تعیین ناقص اشاره می‌کند که می‌گفت: روزی فرا می‌رسد که هر عقل سلیمی به نفع یکی از دو طرف به وضوح موضع‌گیری می‌کند و طرف دیگر مبارزه را رها می‌کند، حتی اگر منطق محض ادامه آن را ممنوع نکند [Duhem, 1991].

آخر سر استامپ به این نقد شهریاری که در آن استامپ را به دلیل استفاده از تجربه مطلق‌گرا خوانده بود، پاسخ می‌دهد. از دید استامپ، شهریاری این امکان را نادیده گرفته که «می‌توان شواهد و معیارهایی وجود داشته باشد که مستقل از سیستم معرفتی خاص مورد نظر باشند، بدون اینکه مطلق یا جهانی باشند». نظریه‌باری مشاهده «به معنای این نیست که شما به یک امر جهان‌شمول یا مطلق نیاز دارید تا یک قضاوت عینی انجام دهید» [Stump, 2024: Sec 5].

ارزیابی و نقد استدلال استامپ

ما ملاحظاتمان را با اشاره به نکته‌ای از استیون شپین آغاز می‌کنیم. از سرآغازهای علم مدرن، این تلقی وجود داشت که رویه‌های تولید علوم طبیعی، بی‌غرض تلقی می‌شوند. ایده علوم طبیعی این امر را بازنمایی می‌کند که چه چیزی در طبیعت است، صرف نظر از تمایلات و ارزش‌های انسانی و اجتماعی. عموماً این تصور وجود دارد که روشی که دانشمندان و علم‌ورزان را نظم می‌بخشد، آنها را از منافع و احساساتشان دور می‌کند و با اتخاذ روش علوم طبیعی، می‌توانیم تأثیرات ذهنی و اجتماعی‌مان را کنار بزنیم و به دانشی عینی از جهان دست یابیم. دخالت احساسات و امورات انسانی و اخلاقی، عینیت دانش را به خطر می‌اندازد. این تصور نتیجه‌ای را محتمل می‌ساخت که چنانچه علم به صورت کامل به سرانجام برسد، گزارشی کامل از طبیعت مهیا می‌سازد که به دور از هرگونه غرض و کاملاً عقلانی است و جامعه با تکیه بر آن می‌تواند به ساحل آرامش برسد. اما از نیمه دوم قرن بیستم، مناقشات فلسفی در مورد علم و تأمل در شیوه فعالیت علمی نتایجی را حاصل کرده‌اند که این تصور و تلقی از علم را با چالش جدی روبه‌رو کرده است. امروزه عموماً قبول داریم که علم به خوبی کار می‌کند، اما بر سر اینکه علم دقیقاً چگونه توانسته اینقدر خوب عمل کند، اختلافات جدی وجود دارد [Shapin, 1996:207-8].

«اکنون به اعتماد و یقین زیاد چیزهایی درباره جهان طبیعی می‌دانیم - علم- اما فهم ما از اینکه چگونه است که می‌توانیم درباره جهان بدانیم -فلسفه مدرن- بخشی به نحوی جالب توجه متفرق، مناقشه برانگیز و حتی با قدری سخت‌گیری غیررضایت‌بخش از فرهنگ امروزی‌مان است. نظم خوب و یقین در علم، به بهای بی‌نظمی و عدم یقین در بخش دیگری از فرهنگمان به‌دست آمده است.»

به باور ما، مناقشه نسبی‌گرا و مطلق‌گرا در علم حالتی خاص از همین بی‌نظمی است. ما می‌دانیم که علم کار می‌کند و برای همین برایمان مهم است که در مورد ماهیت و نحوه فعالیتش بدانیم، اما بر سر اینکه چگونه است که می‌تواند اینقدر خوب کار کند، اختلاف نظر و تفرق فراوان داریم. نسبی‌گرایان این تصور که محتوای علم و پیش‌روی علم، خالی از هرگونه تاثیرات اجتماعی است را به چالش می‌کشند و از سوی دیگر مخالفان نسبی‌گرایی، در دفاع از خالی‌بودن محتوای علم از این‌گونه تاثیرات استدلال اقامه می‌کنند. مناقشه بین طرفین تا حدودی طرفین را به هم نزدیک کرده، ولی همچنان توافق مناسبی از اینکه ماهیت علم چیست، به‌دست نیامده است.

اولین مدعایی که ما طرح می‌کنیم مربوط به تبیین اختلاف نظر بین نسبی‌گرا و مخالفان است. به صورت کلی، در اختلاف نظر بین نسبی‌گرایان و مخالفانشان، طرفین وزن‌های مختلفی به دو مقوله مختلف می‌دهند. دو مقوله‌ای که در اینجا مد نظر است، یکی مربوط به جهان خارج است و دیگری مربوط به نقش‌آفرینی عوامل اجتماعی و امورات مربوط به پس‌زمینه‌های فکری مانند نظریه‌باری و تعیین‌ناقص. مدعی ما با دقت در مناقشه بین شهریاری و استامپ تایید می‌شود. شهریاری وزن بیشتری به نظریه‌باری مشاهده و تعیین‌ناقص می‌دهد و بر نقش‌آفرینی جدی این دو تز تاکید دارد؛ به این معنا، وی وزن کمتری برای مشاهده و مقاومت جهان خارج در نظر می‌گیرد. از سوی دیگر، استامپ بر نقش مشاهده و مقاومت جهان خارج تاکید دارد و برای مشاهده وزن بیشتری در نسبت با تز نظریه‌باری و تعیین‌ناقص قایل است.

اما به نظر می‌رسد که توجه تومان به تعیین‌ناقص و نظریه‌باری مشاهده، درستی دیدگاه استامپ را با چالش روبه‌رو سازد. این موضوع به خصوص زمانی بهتر نمایان می‌گردد که به مثال واکسن وی توجه کنیم. در این مثال، استامپ مخالفان تزریق واکسن را بر خطا می‌داند [Stump, 2022: Sec 2]. اما مشکل این است که او حالت‌های مختلف برای مخالفت با واکسن را بدون دلیل و صرفاً با مصادره به مطلوب نادیده می‌گیرد، در حالی که مثلاً در جوامع بنیادگرا، این حالت‌ها گزینه‌های واقعاً جدی به حساب می‌آید. جدی به حساب آمدن گزینه‌های دیگر به خصوص زمانی بهتر قابل درک می‌شود که ما به نظریه‌باری مشاهده و تعیین‌ناقص توجه تومان داشته باشیم و ماجرا را از منظر یک بنیادگرا نگاه کنیم. برای مثال ممکن است بنیادگرا درک متفاوتی از سلامتی داشته باشد، یا تزریق واکسن را با تغییر سرشت انسانی ملازم بداند و مخالف تغییر سرشت انسان باشد. یا حتی ممکن است فرد بگوید که تزریق واکسن در بلند مدت به ضرر سلامتی نسل بشری است. همه این ملاحظات، موثر بودن تزریق واکسن را به چالش می‌کشد که فقط تبعات کوتاه مدتش مورد بررسی قرار می‌گیرد. ولی استامپ خیلی ساده از این حالت‌ها می‌گذرد و صرفاً بر تایید تجربی آزمایش در یک فرآیند کوتاه‌مدت تاکید دارد؛ اینجا چنین نیست که بنیادگرا لزوماً تایید تجربی واکسن را قبول نکند بلکه او بررسی کوتاه‌مدت تبعات واکسن را کافی نمی‌داند و می‌گوید که واکسن ممکن است که در بلندمدت، تبعاتی دیگری به همراه آورد که استفاده از آن برای سلامتی فرد و نسل بشری پرهزینه باشد. نگاه به ماجرا از این منظر، می‌تواند نمونه‌ای از مساله ریسک استقرایی (inductive risk) باشد. در ریسک استقرایی بحث بر سر میزان حد کفایت شواهد برای طرح یک مدعای علمی است؛ اینکه ما چه میزان شواهد را برای طرح یک مدعا کافی می‌دانیم، توسط دلایل تجربی تعیین نمی‌شود. طرح مدعای علمی با شواهد کم تبعاتی دارد و از سوی دیگر طرح مدعای علمی با تکیه بر شواهد زیاد هم تبعاتی دارد، ولی اینکه ما چقدر شواهد را کافی می‌دانیم، (آگاهانه و یا ناآگاهانه) متاثر از عوامل اجتماعی است. در این مثال ما به‌خوبی می‌توانیم نقش‌آفرینی تعیین‌ناقص و نظریه‌باری مشاهده را در جدی‌گرفتن حالت‌های دیگری درک کنیم که استامپ آن را نادیده گرفته است. توجه به این توضیحات، نشان می‌دهد که استامپ ظرفیت‌های توانمند تعیین‌ناقص و نظریه‌باری را خیلی جدی نمی‌گیرد. ما

در قسمت‌های بعدی و جایی که به مقایسه نظریه علم بسکار و استامپ می‌پردازیم، بار دیگر وزن‌دهی‌های متفاوت بین نسبی‌گرا و مخالفان را برجسته می‌کنیم.

در ادامه ما به نقد و پاسخ برخی از مدعیات موجود در استدلال استامپ می‌پردازیم.

تنقیح فلسفی ایده مقاومت طبیعت و ناکافی بودن آن

از نظر ما ایده‌ای که استامپ برای رد نسبی‌گرایی طرح کرده، تکرار یک دیدگاه قدیمی است که جهان دارای مقاومت و پاسخ‌های غیرمنتظره است. در این رابطه او خود به دیدگاه‌های ایان هکینگ [Hacking, 2000] و هاسوک چانگ [Chang, 2022] اشاره می‌کند. با این تفاوت که هکینگ و چانگ با نفی نسبی‌گرایی، از موضع سوم سخنی نمی‌گویند ولی استامپ با نفی نسبی‌گرایی، از پراگماتیسم به عنوان موضع سوم و میانه بین مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی دفاع می‌کند. اینکه جهان بر اثر مقاومت خود نتایج آزمایش را تعیین می‌کند ایده خامی است که توسط برخی از فیلسوفان تبیین و تنقیح شده است. مثلاً می‌توان به نظر چالمرز در مورد مشاهده آفاقی شده و نظریه فلسفه علم بسکار اشاره کرد. اما می‌توان نشان داد که حتی در نظر گرفتن این تبیین‌های فلسفی از مقاومت جهان نیز برای رد نسبی‌گرایی کافی نیست. ما نشان می‌دهیم مشاهده آفاقی‌شده چالمرز نمی‌تواند به کلی اثر عوامل اجتماعی در مشاهده را حذف کند. همچنین، بسکار نیز در نظریه رئالیستی خود، علی‌رغم تأکید فراوان به جنبه رئالیستی علم، نتوانسته از برخی نتایج نسبی‌گرایانه شناخت علمی رها شود و بر وجود برخی رگه‌های نسبی‌گرایانه در نظریه خود صحنه گذاشته است.

مشاهده آفاقی‌شده چالمرز

چالمرز با معرفی مفهوم مشاهده آفاقی‌شده (Objectified Observation) در تبیین مقاومت جهان خارج، تصور می‌کند که می‌تواند ادعای نسبی‌گرایانه حاصل از نظریه‌باری مشاهده را به چالش بکشد. مشاهده آفاقی شده شکلی از مشاهده است که با استفاده از ابزارها، شاخص‌ها و اندازه‌گیری‌های کمی، تأثیر عوامل ذهنی و شخصی مشاهده‌گر به حداقل می‌رسد و نتایج به صورت عینی و مستقل از پیش‌فرض‌های فردی به‌دست می‌آیند. این روش به دانشمندان امکان می‌دهد تا با به‌کارگیری رویه‌های مشترک، پدیده‌ها را به گونه‌ای بررسی کنند که پاسخ‌های جهان به صورت مستقیم و بدون تحریف ناشی از توهّمات ادراکی یا سوگیری‌های شخصی ثبت شوند. این پاسخ‌ها از طریق اندازه‌گیری‌های کمی و کنترل‌شده به‌دست می‌آیند. محتوای کمی به‌دست‌آمده در آزمایش‌ها از طریق بررسی وضعیت شاخص‌ها و عقربه‌ها، ناشی از مقاومت جهان خارج است و به گونه‌ای است که برای همگان با هر پیش‌فرضی یکسان است. چالمرز نشان می‌دهد که اگرچه ممکن است طراحی آزمایش‌ها و انتخاب شاخص‌ها تحت تأثیر نظریه‌های مفروض و پیش‌فرض‌ها باشد، اما نتایج حاصل از این مشاهدات به صورت عینی و مستقل از عوامل ذهنی و اجتماعی مشاهده‌گر به‌دست می‌آیند. در این نوع مشاهده، عینیت به عنوان یک دستاورد در نتیجه فرآیند عمل علمی به‌دست می‌آید [Chalmers, 1990]. توجه به این ملاحظات می‌تواند ایده مقاومت جهان خارج استامپ را به شیوه بهتری تبیین و نمایندگی کند و ما در ادامه بیشتر از این مفهوم استفاده می‌کنیم.

اما سوال ما این است که مشاهده آفاقی‌شده، به‌راستی می‌تواند برای نفی نسبی‌گرایی کافی باشد؟ فرض کنید که ما در یک آزمایش عدد ۲۴ را به‌دست آورده‌ایم. اینکه این عدد ۲۴ است و عددی دیگری نیست از مقاومت جهان خارج حاصل می‌گردد. چالمرز و هم‌صدا با وی هاروارد سنکی، به‌درستی می‌گویند که تعبیر و فهم این عدد برای شناخت جهان، وابسته به نظریه است. اما آنها از این وابستگی صرفاً خط‌پذیری را نتیجه می‌گیرند، نه

نسبی‌گرایی. استامپ هم از وابستگی به نظریه برای تعبیر و فهم مشاهدات آفاقی‌شده، صرفاً خطاپذیری را نتیجه می‌گیرد. اما آیا فقط خطاپذیری را می‌توان از مشاهده آفاقی‌شده نتیجه گرفت؟ به‌راستی در مشاهده آفاقی‌شده چه اتفاقی روی می‌دهد؟ چالمرز مدعی است که با به‌کارگیری مشاهده آفاقی‌شده، می‌توان اثر عوامل اجتماعی و پیش‌فرض‌ها را «دور زد» [Chalmers, 1990]. ولی سوالی که می‌توان پرسید این است که مراد از «دورزدن» پیش‌فرض‌ها و عوامل اجتماعی چیست؟ آیا مشاهده آفاقی‌شده اثر عوامل اجتماعی را حذف می‌کند؟ یا تنها به یکسان‌سازی اثر این عوامل منتهی می‌شود؟ از نظر ما آفاقی‌سازی مشاهده، حداکثر می‌تواند به یکسان‌سازی عوامل اجتماعی کمک کند ولی نمی‌توان ادعا داشت که این عوامل اجتماعی به کلی حذف شده اند. توضیح آنکه به‌کارگیری ابزارها و رویه‌های مشترک عملی، موجب می‌شود که پاسخ واقعیت در مشاهده آفاقی‌شده به شکل یکسانی حاصل گردد. اگر از مشاهده آفاقی‌شده، حذف عوامل اجتماعی را نتیجه بگیریم، زیاده‌روی بی‌اساسی انجام داده‌ایم. مساله این است چالمرز هنوز نشان نداده که اثر عوامل اجتماعی به کلی حذف شده‌اند. همین که مخالفان نسبی‌گرایی، می‌پذیرند که تعبیر و فهم نتایج مشاهده آفاقی‌شده وابسته به نظریه است، دلیلی بر حذف‌نشدن عوامل اجتماعی است.

سنکی که در مقاله‌اش مشاهده آفاقی‌شده چالمرز را تایید می‌کند و در توضیحش بر این نکته تاکید دارد که «دانشمندان باید با توسعه و اتخاذ روش‌ها و رویه‌های مشترک سعی کنند عینیت را در سطح مشاهده و آزمایش تضمین کنند» [Sankey, 2023: 7]. اما مساله این است که این عینیتی که از آن صحبت می‌شود، وابسته به همان روش‌ها و رویه‌های مشترک است. از آنجا که هنوز حذف اثر عوامل اجتماعی نشان داده نشده است می‌توان گفت که از ایده مقاومت جهان خارج و مفهوم مشاهده آفاقی‌شده تنها می‌توان یکسان‌سازی نقش عوامل اجتماعی را نتیجه گرفت. اما از نظر ما این یکسان‌سازی نمی‌تواند برای رد ادعای نسبی‌گرا کافی باشد. زیرا از صرف جایگاه شاخص‌ها و اعداد به‌دست‌آمده در مشاهده آفاقی‌شده، هیچ دانش علمی قابل توجهی درباره طبیعت حاصل نمی‌شود مگر آنکه برای فهم و تعبیر مشاهدات و استنتاج گزاره‌های علمی و گسترش دانش، به نظریه‌های مفروض مراجعه کنیم. یعنی در اینجا نیز ما شاهد یک دور معرفتی هستیم. مشاهده آفاقی‌شده به عنوان صورت‌بندی تدقیق‌شده‌ای از معیار استامپ برای نفی نسبی‌گرایی، خود وابسته به نظریه‌های مفروض است. ولی در همان حال، ما برای انتخاب نظریه، قرار بود به معیار مشاهده مراجعه می‌کنیم. از این رو ما می‌توانیم هم‌صدا با شهرداری و نسبی‌گرایان بگوییم که حتی مشاهده آفاقی‌شده هم خود بخش از مناقشه است نه راه حلی برای آن.

ما در نقدمان، منکر مشاهده و تاثیرگذاری مقاومت جهان خارج نیستیم. در این رابطه، می‌توانیم از نظر کوش یاد کنیم در جایی که از مشاهده «درست و پیش پا افتاده» (correct and trivial) صحبت می‌کرد: «این مشاهدات درست و پیش پا افتاده، به‌تنهایی محتوای باورهای علمی را تعیین نمی‌کنند» [Kusch, 2010: 168]. با اینکه نمی‌توان از پیش پا افتاده‌بودن مشاهده آفاقی‌شده صحبت کرد به این دلیل که رویه‌ها برای حصول مشاهده آفاقی‌شده، تا حدود پیشرفته و فنی هستند، ولی همچنان می‌توان گفت که این نوع مشاهده، هر چقدر هم پیشرفته و غیرپیش پا افتاده باشد، در هر حال نمی‌تواند به‌تنهایی محتوای باورهای علمی را تعیین کند، و استنتاج و توسعه باورهای علمی مستلزم توجه به نظریه‌های مفروض است. البته واضح است که ما از ملاحظه مقاومت جهان به امر عینی (جایگاه شاخص یا اعداد به‌دست‌آمده در مشاهده آفاقی‌شده) می‌رسیم که مستقل از انسان است و باید در نظریه‌پردازی‌هایمان مد نظر قرار دهیم. ولی این امر عینی تنها ما را از نوعی «نسبی‌گرایی افراطی» رها می‌کند که مطابق آن همه سیستم‌های معرفتی یکسان هستند. قطعاً با درنظرگرفتن مشاهده آفاقی‌شده، همه سیستم‌ها ارزش معرفتی یکسانی نخواهند داشت که این به معنای نفی نسبی‌گرایی

افراطی است. ولی این شکل از نسبی‌گرایی را امروزه حتی خود نسبی‌گرایان نیز قبول ندارند [Kusch, 2021: 4]. بحث این است که آیا تکیه بر مشاهده آفاقی‌شده می‌تواند تاثیرگذاری عوامل اجتماعی را به تمامی حذف کند. با توجه به توضیحاتی که دادیم، نشان دادیم که این امر ممکن نیست. از این رو معتقدیم که باید نوعی از «نسبی‌گرایی معتدل» را بپذیریم که در آن نقش‌آفرینی عوامل اجتماعی در کنار مشاهده وزن و جایگاهی مشخصی در تبیین نظریات علمی داشته باشد.

به نظر می‌رسد که توضیحات ما در مورد مفهوم مشاهده آفاقی‌شده، خود دلیلی است به نفع اینکه دانش علمی حاصل درهم‌تنیدگی عوامل اجتماعی و طبیعت است که از تصمیم‌گیری و انتخاب نظریه صرفاً براساس تجربه، مانع می‌کند. ما در ادامه به بحث مشاهده آفاقی‌شده برمی‌گردیم، اما قبل از آن به نظر بسکار نیز توجه می‌کنیم که از همین درهم‌تنیدگی برای نسبی‌خواندن نظریات علمی استفاده می‌کند.

رئالیسم انتقادی بسکار

زی بسکار نیز بحث مقاومت جهان خارج را به شیوه‌ای دیگر تبیین کرده است. او به عنوان یک رئالیست انتقادی (critical realist)، در کتاب *نظریه‌ای واقع‌گرایانه از علم*، هستی‌شناسی واقع‌گرایانه را با پذیرش نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی ترکیب می‌کند [Bhaskar, 2008: 241]. از یک سو، او بر وجود ساختارهای عینی و قوای علی در جهان خارج (یا بُعد ناگذرای معرفت علمی) تاکید دارد که مستقل از ادراک انسان در جهان حضور دارند (رئالیسم هستی‌شناختی). به گفته بسکار، علم فرآیندی برای کشف این ساختارها و قوه‌های علی است که از طریق آزمایش و کنترل شرایط، امکان جداسازی مکانیسم‌های علی را فراهم می‌آورد. هدف علم، کشف قوه‌های علی اشیا است که در شرایط آزمایشگاهی تحت آزمون‌های سخت قرار می‌گیرند. در واقع، می‌توانیم بگوییم که قوه‌های علی موجود در اشیا جهان، مسئول تعیین جایگاه شاخص‌ها و اعداد به‌دست‌آمده در مشاهده آفاقی‌شده هستند. مثلاً اگر رسانایی یک جسم را به یک قوه علی ربط دهیم، هرچه این قوه علی قوی‌تر باشد، میزان حرکت الکترون‌ها بیشتر است و آمپرسنج عدد بزرگتر را نشان می‌دهد. اینکه آمپرسنج چه عددی را نشان می‌دهد، به میزان حرکت الکترون‌ها بستگی دارد و حرکت الکترون‌ها نیز، خود وابسته به قوه علی مرتبط با رسانایی است. عدد آمپرسنج مشاهده‌ای آفاقی‌شده است که مسئولش، قوه علی مربوط به رسانایی است. این عدد، برای همگان یکسان است.

از سوی دیگر، بسکار در معرفت‌شناسی بر نقش بُعد گذرای معرفت علمی تاکید دارد که در آن به خطاپذیری ذاتی دانش علمی و نقش عوامل اجتماعی و تاریخی در شکل‌گیری نظریه‌ها اذعان دارد. دانش علمی، محصولی اجتماعی است که تحت تاثیر پیش‌زمینه‌های فکری و زمینه اجتماعی دانشمندان قرار می‌گیرد [Bhaskar, 2009: 16-17]. مثلاً تبیین قوه رسانایی، وابسته به نظریه و پس‌زمینه‌های فکری است. اینکه ما عدد آمپرسنج را چگونه تعبیر می‌کنیم، چگونه حرکت الکترون را به جریان ربط می‌دهیم، چگونه قوه رسانایی را به حرکت الکترون نسبت می‌دهیم، و اینکه اساساً قوه‌ای علی به نام رسانایی فرض می‌کنیم، کاملاً وابسته نظریه‌های پیشینی، ابزارهای علمی، تخلیقات، استعاره‌ها و پس‌زمینه‌های فکری دانشمندان است که در همه آنها وجوهی از عوامل اجتماعی و امکانی حضور دارند و بُعد گذرای معرفت علمی را می‌سازند. البته واضح است که در تمامی فرآیند علم، ما مشاهده را داریم که مسئولش قوه‌های علی مستقل از انسان است، ولی همان‌طور که در قسمت قبلی گفتیم، این تنها ما را از نوعی «نسبی‌گرایی افراطی» رها می‌کند. با این حال، در نظریه بسکار مشاهده و توجه به جهان خارج به هیچ وجه برای نفی وابستگی دانش به عوامل اجتماعی که در بالا توضیح

دادیم، کافی نیست. این یعنی دانش علمی، علی‌رغم توجه به جهان خارج، متأثر از زمینه‌های اجتماعی و بُعد گذرای معرفت است. همین مطلب بسکار را به سمت نوعی «نسبی‌گرایی معتدل» سوق می‌دهد.

از دید بسکار جهان واقعی مستقل از ما وجود دارد، اما شناخت ما از آن همواره تاریخی و ناکامل است. او همزمان بر عینیت واقعیت و نسبیت شناخت بشری تأکید دارد. به عبارت دیگر، واقعیت عینی است، اما دستیابی به توصیف دقیق آن همواره تحت تأثیر محدودیت‌های روش‌شناختی و متأثر از زمینه اجتماعی است و لذا رگه‌هایی از نسبی‌گرایی در شناخت علمی اجتناب‌ناپذیر است. در نهایت، بسکار با ترکیب رئالیسم و نسبی‌گرایی، از موضعی دیالکتیکی دفاع می‌کند. آزمایش، مشاهدات را تا حدی عینی‌سازی می‌کند، اما این به معنای حذف کامل عوامل اجتماعی نیست و اینجا نیز ما شاهد نوعی درهم‌تنیدگی عوامل اجتماعی و طبیعت هستیم. بنابراین، علی‌رغم باور به واقعیت عینی، او به‌درستی نسبی‌گرایی شناخت را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از فرآیند شناخت علمی می‌پذیرد [Poostforush & Taqavi, 2021: 10].

از توجه به نظریه بسکار می‌توان برای تکمیل نقدها علیه مدعای استامپ استفاده کنیم. بسکار با توجه به حضور عناصری در علم که ماهیت و جنبه اجتماعی دارند، توانسته نسبی‌بودن دانش علمی را نادیده بگیرد. با این حال، معلوم نیست که چرا استامپ علی‌رغم پذیرش نظریه‌باری و تعیین‌ناقص و همچنین پذیرش جنبه‌های اجتماعی علم، منکر وجود نسبی‌گرایی در علم است. درست است که بسکار نظریه خود را رئالیستی می‌نامد و در مقابل استامپ نظریه خود را پراگماتیستی، اما تأثیر عوامل اجتماعی در هر دو نظریه وجود دارد و معلوم نیست که استامپ چرا تأثیرگذاری عوامل اجتماعی را به‌رغم اذعان به نظریه‌باری و تعیین‌ناقص، مستلزم نسبی‌گرایی نمی‌داند.

در واقع، ما با مقایسه نظریه بسکار (نسبی‌گرا) و استامپ (غیرنسبی‌گرا)، بار دیگر شاهد وزن‌دهی‌های متفاوت هستیم. بسکار، علی‌رغم قایل‌شدن به قوه‌های علی مستقل از انسان (بُعد ناگذرا)، وزن عوامل اجتماعی و وزن بُعد گذرای شناخت را در باورهای علمی جدی می‌گیرد که این منجر به پذیرش نوعی «نسبی‌گرایی معتدل» می‌شود ولی استامپ، علی‌رغم پذیرش تأثیرگذاری عوامل اجتماعی، وزن بیشتری برای مشاهده و مقاومت جهان قایل است و با تکیه بر آن، نسبی‌گرایی را نفی می‌کند. توجه به این مطلب، تناقضی را در دیدگاه استامپ نشان می‌دهد که در قسمت بعد توضیح می‌دهیم.

تناقض در مدعای استامپ

نقدمان را می‌توانیم با اشاره به یک تناقض در استدلال استامپ ۲۰۲۴ توضیح دهیم. در استدلال ۲۰۲۴ وی همانند مقاله ۲۰۲۱، همچنان یک تناقض به چشم می‌آید که شهریاری به آن اشاره داشت: اگر مشاهده نظریه‌بار است، چگونه ممکن است که طرفداران دو نظریه مختلف، برداشت یکسانی از مشاهده داشته باشند و در انتخاب یا کنارگذاشتن یک نظریه به توافق برسند [Shahryari, 2023: 334]. استامپ این تناقض را با نادیده‌گرفتن نظریه‌باری و مصادره به مطلوب‌کردن موضع مطلق‌گرایانه به صورت ضمنی حل کرده است. این نکته زمانی روشن‌تر می‌شود که ما به مشاهده آفاقی‌شده به عنوان حالتی فلسفی و تنقیح‌شده‌تر از ایده مقاومت طبیعت توجه کنیم. گفتیم که اعداد و وضعیت شاخص‌ها در مشاهده آفاقی‌شده به خودی خودی محتوای دانش علمی را به وجود نمی‌آورند، بلکه برای فهم و تعبیر آنها لازم است که به نظریه‌های مفروض مراجعه کنیم. با این حساب، این تصور که طرفین به برداشت یکسانی رسیده‌اند، تنها زمانی حاصل می‌گردد که یکی از نظریات نادیده گرفته شوند و تنها از منظر نظریه مفروض (که در عمل مصادره شده) است، مشاهده آفاقی‌شده تعبیر و فهم شود.

ما تا اینجا توضیح دادیم که ایده خام مقاومت جهان خارج استامپ، حتی در حالت‌های فلسفی و تنقیح‌شده‌تر نیز نمی‌تواند برای رد نسبی‌گرایی کافی باشد و همچنان با تناقض روبه‌رو است. در ادامه به نقد ابعاد دیگری از دیدگاه استامپ می‌پردازیم که مرتبط با بدیل‌های مشروع و عقل سلیم است.

بدیل مشروع و بحث گریزناپذیری و امکانی‌بودن در علم

استامپ «تجربه و مشاهده» را به عنوان معیاری عینی معرفی می‌کند که می‌تواند انتخاب و توافق بین دانشمندان را تبیین کند [Stump, 2024: Sec 3]. توجه به مناقشه از این منظر کلی، بحث‌هایی را پیش می‌کشد که شهرکاری در مقاله‌اش به آنها توجه داشت. در اینجا، مناقشه بین نسبی‌گرا و مطلق‌گرا در مورد مشاهده به نسبی یا مطلق‌بودن نظریات و پیش‌فرض‌های پیشین ربط پیدا می‌کند و نسبی‌گرا با تاکید بر نقش‌آفرینی نظریات و پیش‌فرض‌های مختلف و تکیه بر تزه‌های نظریه‌باری و تعیین‌ناقص مشاهده را هم وارد مناقشه اصلی می‌کند. از این منظر، مشاهده خود بخشی از دعوای نسبی‌گرا و مطلق‌گرا است نه راه حلی برای این دعوا. در این حالت، اساساً نمی‌توان از بدیل مشروع یا غیرمشروع برای سازگارکردن نظریه با طبیعت صحبت کنیم چرا که هرچه از طبیعت می‌آید طبق تعریف خود در چارچوب نظریه فهمیده می‌شود و طبیعت نمی‌تواند هیچ داده خنثی‌ای داشته باشد.

حال بیایید از منظر «مشاهده آفاقی‌شده» به عینیت بنگریم. اگر مراد از عینیت تجربه مد نظر استامپ، عینیت موجود در مشاهده آفاقی‌شده است، توضیح دادیم که این عینیت به معنای یکسان‌سازی عوامل اجتماعی در فرآیند مشاهده است. این یکسان‌سازی هم خود وابسته به نظریه‌های پیشینی است و تنها از طریق مصادره کردن یک نظریه خاص و نادیده‌گرفتن نظریات دیگر قابل فهم و تعبیر است. در مشاهده آفاقی‌شده، اعداد و جایگاه شاخص‌ها مد نظر قرار می‌گیرند که حاصل تاثیر طبیعت (یا قوه‌های علی) بر ابزارهای اندازه‌گیری هستند. مخالفان نسبی‌گرایی و استامپ می‌توانند بگویند که صرف وجود این اعداد یکسان‌سازی‌شده برای رد نسبی‌گرایی کافی هستند. ولی ما در قسمت‌های قبلی نشان دادیم که این به‌تنهایی برای نفی نسبی‌گرایی کفایت لازم را ندارد. در اینجا مخالفان نسبی‌گرایی می‌توانند از نبود بدیل‌ها صحبت کنند و با طرح این ادعا که برای نظریه مصادره‌شده کنونی (به‌رغم تکیه بر تعیین‌ناقص) بدیل مشروعی در دست نیست و نظریه مصادره‌شده خود تنها نظریه مشروع است، نسبی‌گرایی را نفی کند. استامپ این‌گونه تصور می‌کند که اگر بدیل مشروعی در دست نباشد و نظریه مصادره‌شده تنها نظریه مشروع باشد، آنگاه نسبی‌گرا نمی‌تواند عینیت مشاهده آفاقی‌شده و به دنبال آن عینیت تعبیر و فهم مشاهده در نظریات علمی را به چالش بکشد. استامپ وقتی می‌گوید که وجود امکان منطقی برای ساخت نظریه بدیل برای دفاع از نسبی‌گرایی کافی نیست، بلکه چیزی که مهم است حضور بدیل‌های جدی و مشروع است، این منظور را دارد [Stump, 2024: Sec 4].

باید گفت این مدعای استامپ زمانی برای نسبی‌گرا چالش‌آفرین می‌شود که نظریه‌های پیشینی و مصادره‌شده در مشاهده آفاقی‌شده به صورت گریزناپذیر و ضروری حاصل گردیده باشند. اگر انتخاب نظریه‌های پیشینی و مصادره‌کردن آنها امری امکانی و متأثر از عوامل اجتماعی باشد، آنگاه عینیت مشاهده آفاقی‌شده به معنای مستقل‌بودن آن از عوامل اجتماعی زیر سوال می‌رود. در ادبیات تخصصی فلسفه علم، بحث پیرامون گریزناپذیری (inevitability) یا امکانی‌بودن (contingency) تحول نظریات علمی ادبیات نسبتاً غنی دارد. گریزناپذیری بر این ادعا استوار است که نتایج علم (مانند نظریه‌های فیزیک یا زیست‌شناسی) گریزناپذیر هستند؛ یعنی تحت هر شرایط تاریخی-اجتماعی دیگری و با هر روش علمی دقیق دیگری، به همان نتایج

کنونی می‌رسیدیم. در مقابل، طرفداران امکانیت در علم، معتقدند که نتایج علم گریزناپذیر نبوده‌اند و تحول علم می‌توانست نتایج و مسیرهای متفاوتی را داشته باشد که به میزان علم کنونی معتبر باشد.

اینکه نسبی‌گرا احتمالاً نمی‌تواند نتایج مشاهده آفاقی‌شده را به شیوه‌های دیگری تبیین کند، سخن درستی است که حاصل نبود بدیل‌های جدی و مشروع است (مدعای استامپ). اما از نظر ما نباید این را برای نفی نسبی‌گرایی کافی دانست. اینکه بدیل مشروعی در دست نیست، به معنای این نیست که نظریه صادره‌شده کنونی، گریزناپذیر و ضروری است. می‌توانیم بگوییم که ما در اینجا شاهد نوعی گریزناپذیری تدریجی هستیم. منظور این است که نظریه برتر و بی‌بدیل کنونی، در واقع ضروری نبوده بلکه در اثر گذر زمان و فشار عوامل اجتماعی و یا محدودیت‌های شناختی انسان به تدریج به شکل گریزناپذیر درآمده است و به همین دلیل بدیل مشروع دیگری در دسترس نیست. یعنی نسبی‌گرا نبود بدیل مشروع را می‌تواند به گریزناپذیری تدریجی ربط دهد؛ نسبی‌گرا می‌تواند با نفی گریزناپذیری روند تحول نظریات علمی در تاریخ علم، ادعای استامپ مبنی بر نبود بدیل مشروع را پاسخ دهد.

طرفداران جبهه گریزناپذیری نتوانسته‌اند استدلال‌های قوی‌ای در دفاع از گریزناپذیری اقامه کنند و متهم به غرور (Hubristic) معرفتی در رابطه با توانایی شناختی انسان شده‌اند. ناتوانی در ارایه بدیل‌های جایگزین، به معنای نادرستی امکانی‌بودن نیست. مخالفان گریزناپذیری به مساله بدیل‌های تصورنشده کایل استنفورد (Kyle Stanford) اشاره می‌کنند. استنفورد استدلال کرد که در تاریخ علم دانشمندان موفق نشده‌اند نظریه‌های بدیلی را تصور کنند که بعدها آن بدیل‌ها، نظریه مقبولشان را کنار زده است. به همین ترتیب، امروزه نیز دانشمندان در تصور بدیل‌هایی برای نظریه‌های کنونی کامیاب نیستند که ممکن است در آینده نظریاتی کنونی را کنار بزنند. یعنی برای نظریه‌های مقبول امروز نیز نظریه‌های بدیلی وجود دارد که می‌تواند نظریات فعلی را از دور خارج کند، اما توسط دانشمندان به تصور در نیامده است [Stanford, 2006]. مخالفان گریزناپذیری با استفاده از استدلال استنفورد نتیجه گرفته‌اند که انسان‌ها فاقد توانایی «ابر قهرمان‌های شناختی» (Cognitive Supercreatures) برای تصور تمام بدیل ممکن هستند [Kidd, 2015: 4]. در واقع تاریخ علم نشان داده که عدم توانایی برای تصور بدیل‌ها، به معنای این نیست که واقعاً بدیل مناسبی وجود ندارد.

در اینجا که بحث بدیل‌های تصورنشده استنفورد به میان آمده، می‌خواهیم توضیحاتی بیشتری ارایه دهیم که به بحث استامپ در مورد کافی‌نبودن/امکان منطقی برای دفاع از نسبی‌گرایی مرتبط است. نسبی‌گرا می‌گوید که ممکن است بدیل‌های دیگری تصور کرد به گونه‌ای که آنها نیز با شواهد تجربی سازگار باشند. استامپ مدعی است که صرف/امکان منطقی تصور بدیل‌های دیگر برای دفاع از نسبی‌گرایی کافی نیست و باید بدیل‌های مشروعی در دسترس باشد. ما می‌توانیم با تکیه بر بحث بدیل‌های تصورنشده استنفورد نشان دهیم که ادعای نسبی‌گرا در مورد امکان تصور بدیل‌های رقیب، امری صرفاً منطقی (و یا حدسی فیلسوفانه و خیالی) نیست. در واقع ما در طرفداری از نسبی‌گرا می‌توانیم تمامی شواهد تاریخی و استدلال استنفورد را برای تقویت موضع نسبی‌گرایانه به کار بگیریم. با فرض درست‌بودن استدلال استنفورد می‌توانیم نشان دهیم که/امکان صرفاً منطقی برای ساخت بدیل مشروع، می‌تواند به یک واقعیت جدی تبدیل شود. در واقع، اینکه نمی‌توانیم بدیل مشروعی تصور کنیم، ممکن است به محدودیت‌های شناختی انسان مربوط باشد نه قدرت ذاتی نظریه کنونی در نسبت با دیگر نظریه‌ها.

استامپ فرض می‌کند که اگر نظریه‌ای مانند نسبیت عام که با تکیه بر مشاهده (خمیدگی نور) برتری‌اش نشان داده شود، آنگاه این نظریه برتری عینی و ضروری نسبت به بدیل‌های رقیبش دارد. اما اگر استدلال استنفورد را

جدی بگیریم، آنگاه بخش قابل توجهی از برتری مشاهداتی یک نظریه، به محدودیت‌های شناختی انسان برمی گردد که توانایی تصور بدیل‌های مناسب دیگر را ندارد. در واقع معلوم نیست که برتری یک نظریه، حاصل محدودیت شناختی انسان است یا امری ضروری در ذات آن نظریه. ممکن است با گذشت زمان و یا تغییر شرایط، نظریه دیگری تصور شود که به‌خوبی نظریه کنونی با شواهد تجربی سازگار باشد. استدلال استنفورد برای نشان دادن واقعی بودن این امکان صرف منطقی شواهد مناسبی ارائه می‌دهد.

از سوی دیگر، اینکه نظریات کنونی واقعاً نظریات برتر و بلامنازعی هستند، مشروط به پذیرش این فرض است که ما توانسته‌ایم تمامی بدیل‌های ممکن را تصور کنیم و از بین همه بدیل‌های ممکن که تصورشان کرده‌ایم، بهترین را به صورت عینی انتخاب کرده‌ایم. از نظر ما فرض تصور تمامی بدیل‌ها، به معنای نادیده گرفتن محدودیت‌های شناختی انسان و شواهد تاریخی است و سرچشمه‌اش غرور معرفتی است.

به بحث امکانی بودن نظریات علمی برمی‌گردیم. طرفداران امکانی بودن با تکیه بر مثال‌هایی از تاریخ علم، از امکانی بودن علم دفاع می‌کنند. ایولین فاکس کلر (Evelyn Fox Keller)، در آثار خود مانند «تاملاتی درباره جنسیت و علم» استدلال می‌کند که ایده «ژن به عنوان کنترل کننده اصلی موجودات زنده» یک نتیجه اجتناب ناپذیر نبوده، بلکه تحت تاثیر شرایط تاریخی و اجتماعی خاصی شکل گرفته است. کلر نشان می‌دهد که در اوایل قرن بیستم، زیست‌شناسی (Genic Biology) تحت تاثیر مفاهیم مردسالارانه و الگوهای اجتماعی غالب قرار داشت. برای مثال، ایده «ژن به عنوان فرمانده» با تصورات رایج از مردانگی به عنوان ویژگی کنترل گر و سلسله مراتبی مرتبط بود. این مفاهیم از طریق مدل سازی طبیعت براساس ساختارهای اجتماعی مردسالارانه تقویت شدند. کلر استدلال می‌کند که اگر جامعه به جای مردسالاری، ساختارهای جنسیتی متفاوتی داشت، زیست‌شناسی ممکن بود بر مفاهیمی غیرمتمرکز (مانند تعامل پیچیده محیط و ژن) استوار شود. این ایده در آثار گرگوری رادیک (Gregory Radick) نیز بررسی شده است که نشان می‌دهد که چگونه زیست‌شناسی غیرژنی مانند زیست‌شناسی بیومتریک ولدن (Weldon) می‌توانست تحت شرایطی دیگر توسعه یابد. این مثال نشان می‌دهند که حتی مفاهیم پایه‌ای علم (مانند ژن) می‌توانستند تحت شرایط اجتماعی و تاریخی متفاوت، به شکلی دیگر تعریف شوند. بنابراین، گریزناپذیری در زیست‌شناسی ژنی ناموجه است [Kidd, 2015; Hacking, 2000].

هاسوک چانگ (Hasok Chang)، نشان می‌دهد که کنار گذاشته شدن نظریه فلوژیستون در شیمی قرن هجدهم ضروری نبود و این نظریه می‌توانست به عنوان یک نظریه معقول باقی بماند [Kidd, 2015]. فلوژیستون، یک «اصل فعال» بود که در فرآیند سوختن آزاد می‌شد و با تبیین خواص فلزات و احتراق، شالوده شیمی اصل‌گرا (Principlism) را تشکیل می‌داد. نظریه اکسیژن لاووازیه، با تاکید بر ترکیب‌گرایی (Compositionism) و کمی سازی وزن مواد، سوختن را ترکیب مواد با اکسیژن می‌دانست و اسیدها را ناشی از حضور این عنصر می‌پنداشت. با تفسیر لاووازیه از اکسیژن - که توسط افرادی مانند پریستلی و دیگران کشف شده بود- نظریه فلوژیستون به تدریج کنار گذاشته شد. لاووازیه با تکیه بر آزمایش‌هایی که نشان می‌داد مواد هنگام سوختن وزن اضافه می‌کنند، نتیجه گرفت که سوختن یعنی ترکیب مواد با اکسیژن هوا. این برخلاف نظریه فلوژیستون بود که می‌گفت سوختن یعنی آزاد شدن ماده‌ای به نام فلوژیستون از جسم سوختنی. چانگ استدلال می‌کند که کنار گذاشته شدن فلوژیستون، امری ضروری و ناشی از برتری ذاتی نظریه رقیب (اکسیژن) نبود. شیمیدانان فلوژیستونی می‌توانست ایرادات نظریه خود را رفع کنند و این نظریه همچنان معتبر بماند. مثلاً ایراد افزایش وزن فلزات هنگام سوخته شدن را در نظر بگیرد. افزایش وزن در نظریه اکسیژن با ترکیب اکسیژن هوا با فلز به خوبی تبیین می‌شد. نظریه فلوژیستون در تبیین این مورد ایراد داشت. زیرا مطابق این نظریه،

سوختن یعنی ازدست‌دادن فلوژیستون و در این صورت نباید افزایش وزنی مشاهده شود. اما نکته مهم این است که ایراد با بازتفسیرهایی مانند اینکه هنگام ازدست‌دادن فلوژیستون فلز با ماده‌ای مانند آب ترکیب می‌شود قابل رفع بود. این نمونه‌ای از تعین‌ناقص است: مشاهدات افزایش وزن فلزات سوخته، لزوماً منجر به کنارزدن نظریه فلوژیستون نمی‌شود و می‌توان با تغییر فرضیات کمکی از جمله ترکیب‌شدن با ماده دیگر، نظریه فلوژیستون دوباره با مشاهده سازگار شود. چیزیکه در واقع باعث کناررفتن فلوژیستون شد، نه برتری تجربی محض نظریه اکسیژن -چراکه نظریه فلوژیستون هم قابل سازگارشدن با تجربه بود- بلکه مجموعه‌ای از ناهمگون از عوامل است: عواملی مانند توجه به وزن و کمیت بجای توصیف کیفی، سازمان اجتماعی منسجم طرفداران نظریه اکسیژن و مهمتر از همه غلبه ترکیب‌گرایی (مبتنی بر اجزای پایدار مانند اتم). توجه شود که ایرادات فقط متوجه فلوژیستون نبود، بلکه نظریه اکسیژن هم ایراد ضعف تبیینی داشت. از آنجاکه این نظریه تنها بر ترکیب مواد تمرکز داشت، نمی‌توانست فلزبودگی (خواص مشترک فلزات) و اشتعال‌پذیری مواد (چرا برخی مواد آتش می‌گیرند) را توضیح دهد. فلوژیستون به راحتی می‌توانست با تکیه بر فلوژیستون این موارد را تبیین کند: مواد اشتعال‌پذیر، سرشار از فلوژیستون هستند و فلوژیستون موجود در فلزات مسئول خواص مشترک فلزات هستند. اینکه در عمل کدام نظریه انتخاب شد، امر صرفاً مبتنی بر تجربه نبود، بلکه عواملی اجتماعی و امکانی نیز تاثیرگذارند: برای مثال هیچ ضرورتی نداشت که دانشمندان آن روزگار وزن و کمیت را مهمتر از توصیف‌های کیفی بدانند؛ یا هیچ ضرورتی نداشت که ساختار اجتماعی طرفداران لاوازیه منسجم باشد. در اینجا، امکانیت پذیرش نظریه‌های علمی مشهود است.

در مناقشه بین هوینگس و بویل نیز می‌توانیم نقش عوامل امکانی را به‌خوبی دریابیم. اختلاف نظر بر سر پدیده‌ای به نام تعلیق غیرعادی (anomalous suspension) در آزمایش‌های مرتبط با پمپ هوای بویل بود. هوینگس ادعا کرد که با استفاده از پمپ هوای خود، آب فاقد حباب‌های هوا را در یک لوله بارومتر (با انتهای بسته) قرار داده و پس از ایجاد خلا در محفظه پمپ، سطح آب در لوله به طور غیرمنتظره‌ای پایین نیامد. این نتیجه با آزمایش‌های قبلی بویل که در آن سطح آب در خلا کاهش می‌یافت و یک «خلا» ایجاد می‌شد، در تضاد بود. بویل و همکارانش در انجمن سلطنتی لندن ابتدا نتوانستند این پدیده را تکرار کنند و آن را ناشی از نقص طراحی پمپ هوای هوینگس دانستند. هوینگس اما استدلال می‌کرد که پدیده مذکور نشانگر برتری پمپ اوست و می‌توان از آن برای کالیبره‌کردن دستگاه‌ها استفاده کرد. در ضمن اختلاف نظر، طرفین مسیرهای پژوهشی متفاوتی را دنبال کردند. هوینگس در فرانسه، متمایل به بازگشت به بحث‌های متافیزیکی در مورد امکان خلا بودند در حالی که در انگلستان همان برنامه پژوهشی (تجربه‌گرایانه مد نظر بویل) دنبال می‌شد. حل اختلاف زمانی رخ داد که هوینگس ۱۸ ماه پس از گزارش اولیه، به لندن سفر کرد و در حضور بویل و دیگر دانشمندان انگلیسی، آزمایش خود را با موفقیت تکرار کرد. این موفقیت عملی، بویل را وادار به تعدیل مواضعش کرد. او این بار پذیرفت که پدیده واقعی است، اما آن را به یک «ناهنجاری کم‌اهمیت» تقلیل داد و ادعا کرد این پدیده حتی خارج از پمپ هوا نیز رخ می‌دهد و با روش‌های کمی قابل حذف از محاسبات است. در اینجا بویل هوشمندانه این پدیده را از مناقشات متافیزیکی درباره خلا جدا کرد و آن را صرفاً یک مساله فنی معرفی نمود. همزمان، جامعه علمی انگلیسی با تغییر دستورالعمل‌های آزمایشی (مانند جایگزینی آب با جیوه) و طبقه‌بندی تعلیق غیرعادی به عنوان پدیده‌ای حاشیه‌ای، عملاً آن را خنثی کردند [Kinzel & Kusch, 2018: Sec 4]. در این بین عدم توجه دوباره به مباحث متافیزیکی واجد بیشترین اهمیت بود که در واقع تنها متأثر از ترجیحات شخصی فیلسوفان طبیعی (دانشمندان آن دوره) بود. زیرا تنها با استفاده از پمپ خلا بویل بود که زمینه برای کنارگذاشتن باور متافیزیکی در مورد محال‌بودن خلا (ایده بیزاری طبیعت از خلا) و نادیده‌گرفتن برنامه پژوهشی

هابز (که مبتنی بر اصول بدیهی عقلی بود) مهیا گشت. هرگونه مناقشه و ایراد در مورد این پمپ‌ها، از جمله مناقشه هوبینگس و بویل، می‌توانست بحث‌های متافیزیکی را دوباره زنده کند و باعث شود که توجهات فیلسوفان طبیعی از برنامه پژوهشی تجربی بویل، به برنامه پژوهشی هابزی معطوف شود که اساساً مخالف کارکرد درست دستگاه بویل و شیوه استدلال‌ورزی تجربه‌گرایانه بویل بود. در واقع در این مناقشه توجهات به راحتی می‌توانست از برنامه بویل منحرف شود و هیچ امر ضروری وجود نداشت که نتیجه نهایی را به سمت پیروزی بویل متمایل سازد [Kinzel & Kusch, 2018; Collins, 1994; Shapin & Schaffer, 1985].

این توضیحات و مثال‌ها نشان می‌دهند که روند تحولات تاریخ علم گریزنایپذیر نبوده است. یعنی نتایج علمی می‌توانست متفاوت از چیزی باشد که امروز به عنوان علم می‌شناسیم و عاملی که در این تحولات نقش‌آفرینی دارد، امور امکانی و اجتماعی و تاریخی هستند که در آنها هیچ ضرورتی وجود ندارد. امکانی‌بودن نتایج و تحولات علمی، می‌تواند پاسخی به استامپ باشد که از نبود بدیل‌های مشروع سخن می‌گفت. ما گفتیم که ادعای استامپ مبنی بر نبود بدیل مشروع تنها در صورتی می‌تواند به نفی نسبی‌گرایی بینجامد که نظریه مصادره‌شده در مشاهده آفاقی‌شده را گریزنایپذیر و ضروری به حساب آوریم و با در نظر گرفتن استدلال‌ها و مثال هایی که مخالفان گریزنایپذیری طرح کرده‌اند، می‌توانیم منکر گریزنایپذیری باشیم و بدین ترتیب ادعای استامپ در رابطه با نبود بدیل مشروع را پاسخ دهیم.

عقل سلیم و اقناع

نکته آخر ما، به عقل سلیم برمی‌گردد. استامپ برای نفی نتایج نسبی‌گرایانه تعیین ناقص، به راه حل دوئم اشاره می‌کند. دوئم برای نفی تعیین‌ناقص به عقل سلیم توجه دارد. اما باید این سوال را طرح کرد که عقل سلیم چیست و چه دلالت‌گری و الزامی را می‌تواند بر باورها و استدلال‌های ما اعمال کند. نسبی‌گرایان دلالت‌گری عقل را هم بدون آنکه انکار کند، نحیف می‌شمارند و عقل سلیم را برای پایان‌دادن به مناقشات فکری کافی نمی‌دانند. سعید زیباکلام با مذاقه در آنچه که از تعقل مراد می‌شود، دو تلقی از تعقل را معرفی می‌کند. مطابق نگاه نخست «تعقل با به‌کارگیری اصول منطق صوری صورت می‌گیرد و فرد متعقل بدین شیوه به آرا و عقاید جدیدی نایل می‌شود» [Zibakalam, 2017: 89]. سپس در ارزیابی آن چنین می‌گوید: «اما کمی تامل در درباره اصول منطق صوری آشکار می‌کند که آنها صوری‌اند و هیچگاه نمی‌توانند درباره گزاره‌ها یا باورها، موضع‌گیری یا قضاوت محتوایی کنند. این اصول ... تنها می‌توانند بگویند در صورت صدق مقدمات، نتیجه چنین می‌شود» [Zibakalam, 2017: 89-90]. یعنی در مورد اینکه مقدمات صادق و برگزیده چه گزاره‌هایی هستند، هیچ الزامی به همراه ندارد. نگاه دوم، تعقل را فرآیندی ذهنی معرفی می‌کند که بستر لازم برای انتقال ما از مجموعه‌ای از باورهای مقدماتی به مجموعه‌ای از نتایج را فراهم می‌سازد. وی در ارزیابی این نگاه هم معتقد است که در این نگاه، نه‌تنها هیچ سخنی در مورد سازوکار آن فرآیند ذهنی گفته نشده است که درباره محتوای باورهای حاصل از تعقل هم هیچ دعوی نشده است [Zibakalam, 2017: 89]. به محض آنکه بخواهیم، میزات و مشخصات مقدمات و نیز کم و کیف این انتقال را به صورت کامل مشخص کنیم، متوجه می‌شویم که به هیچ امر ضابطه‌مند و تعیین‌یافته‌ای نمی‌رسیم که بین همگان، و حتی بین متفکران غیرمقلد یک حوزه تخصصی، مشترک باشد [Zibakalam, 2016: 19].

در بحث کنونی هم معلوم نیست که عقل سلیم مد نظر استامپ و دوئم چه میزات و مقدماتی را مورد تایید قرار می‌دهد که برای همگان مشترک باشد و برای حل مناقشه‌ها موثر باشد. نکته جالب ماجرا این است که

استامپ که کلید مقابله با نسبی‌گرایی را توجه به مقاومت طبیعت می‌دانست (که با تکیه بر مشاهده آفاقی‌شده آن را توضیح دادیم) آخر سر برای پاسخ به تعیین‌ناقص و نظریه‌باری، به عقل سلیمی می‌رسد که هیچ الزام و تعیین‌بخشی محسوس و مشخصی ندارد. او علی‌رغم تمامی تلاش‌هایی که کرده، به‌درستی می‌گوید «کاملاً ممکن است که برخی از پذیرش نتیجه یک آزمایش خودداری کنند. هیچ‌کس، حتی یک مطلق‌گرای سنتی، نمی‌تواند توافق را تحمیل کند» [Stump, 2024: Sec 4]. اگر با تکیه بر تجربه و عقل سلیم نتوان سازوکار مشخصی را برای بروز توافق نشان داد، آیا این بازگشت دوباره به مدعی کوهن در مورد نقش استدلال نیست که معتقد بود استدلال‌ها نهایتاً نقش ترغیب‌کنندگی را دارند نه چیزی بیشتر [Kuhn, 1996: 94]. برای فردی که با توجه توامان بر تعیین‌ناقص و نظریه‌باری مشاهده، فرضیات کمکی را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که ناساگرایی نظریه با جهان مرتفع شود، مشاهده و عقل سلیم هیچ الزام منطقی و یا احتمالاتی برای حصول توافق به‌دست نمی‌دهد. اقامه دلایل مبتنی بر مشاهده و عقل سلیم صرفاً نقش ترغیب‌کنندگی را دارند و در بیشتر مواقع، تنها برای افرادی قابل قبول به نظر می‌رسد که از قبل یک مجموعه مفروضات و ملاحظات را قبول کرده باشد. از منظر نسبی‌گرایان، قبول کردن این مفروضات و ملاحظات نیز خود مستلزم تبیین عوامل اجتماعی است. لذا به نظر می‌رسد تجربه و عقل سلیمی که استامپ به آنها تکیه دارد برای نفی نسبی‌گرا کفایت لازم را ندارد. البته هیچ چیزی مانع از آن نمی‌شود که ما دلایل و استدلال‌های این مقاله را هم نه به عنوان برهان‌های یقینی، بلکه تنها به عنوان امری ترغیب‌کننده برای نقد استدلال استامپ به حساب آوریم.

نتیجه‌گیری

در این مقاله مناقشه بین نسبی‌گرا و مخالفان بر سر عینی‌بودن مشاهده به عنوان معیار انتخاب سیستم‌های معرفتی را مورد توجه قرار دادم. به صورت خاص روی مناقشه بین استامپ و شهریار می‌تمرکز کردم. استامپ ادعا داشت با تکیه بر مشاهده و مقاومت طبیعت، می‌توان به معیاری عینی ولی غیرمطلق برای انتخاب نظریه دست پیدا کرد. در پاسخ به استامپ، شهریار با تکیه بر تز تعیین‌ناقص و نظریه‌باری مشاهده، نشان داد که تجربه و ایده مقاومت طبیعت برای نفی نسبی‌گرایی کفایت لازم را ندارد و در واقع مشاهده بخشی از مناقشه است، نه راه حلی برای آن. من مفهوم مشاهده آفاقی‌شده چالمرز را به عنوان صورت‌بندی تدقیق‌شده ایده مقاومت جهان خارج مورد توجه قرار دادم و نشان دادم که حداکثر توانایی مشاهده آفاقی‌شده برای رهایی از نسبی‌گرایی، یکسان‌سازی تأثیرگذاری عوامل اجتماعی است، نه حذف عوامل اجتماعی. همچنین نشان دادم که در دیدگاه اخیر استامپ نیز همچنان تناقض وجود دارد و او نمی‌تواند به صورت همزمان نظریه‌باری مشاهده و انتخاب عینی یک نظریه را قبول کند. کار من ایجاد تمایز بین دو شکل از نسبی‌گرایی معتدل و افراطی بود و نشان دادم که مشاهده، می‌تواند ما را از نسبی‌گرایی افراطی رها کند، ولی نمی‌تواند برای نفی نسبی‌گرایی معتدل کفایت لازم را داشته باشد. من به بحث وجود بدیل‌های مشروع پرداختم و نشان دادم که نبود بدیل‌های مشروع تنها در صورتی می‌تواند به نفی نسبی‌گرایی بینجامد که نظریات کنونی را گریزناپذیر و ضروری بدانیم. این در حالی است که مخالفان گریزناپذیری استدلال و مثال‌های متنوعی از تاریخ علم آورده‌اند که می‌توانند گریزناپذیری نظریات علمی را نفی کنند. در آخر، نشان دادم که استدلال‌های مبتنی بر تجربه و عقل سلیم تنها می‌توانند نقش اقناعی داشته و نمی‌تواند الزامی بر باورها داشته باشند. بدین ترتیب، استدلال استامپ در نفی نسبی‌گرایی کفایت لازم را ندارد.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: جلال عبدالهی کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Bhaskar R (2008). A realist theory of science. London: Routledge.
- Bhaskar R (2009). Scientific realism and human emancipation. London: Routledge.
- Bloor D (1981). The strengths of the strong programme. *Philosophy of the Social Sciences*. 11(2):199-213.
- Boghossian P (2006). Fear of knowledge: Against relativism and constructivism. Oxford: Oxford University Press.
- Chalmers AF (1990). Science and its fabrication. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Chang H (2022). Realism for realistic people: A new pragmatist philosophy of science. Cambridge: Cambridge University Press.
- Collins HM (1994). A strong confirmation of the experimenters' regress. *Studies in History and Philosophy of Science*. 25(3):493-503.
- Duhem P (1991). The aim and structure of physical theory. Wiener PP, translator. Princeton: Princeton University Press.
- Galison P (1987). How experiments end. Chicago: University of Chicago Press.
- Hacking I (2000). How inevitable are the results of successful science?. *Philosophy of Science*. 67:S58-S71.
- Kidd IJ (2015). Inevitability, contingency, and epistemic humility. *Studies in History and Philosophy of Science Part A*. 55:12-19.
- Kinzel K, Kusch M (2018). De-idealizing disagreement, rethinking relativism. *International Journal of Philosophical Studies*. 26(1):40-71.
- Kuhn TS (1996). The structure of scientific revolutions. Chicago: University of Chicago Press.
- Kusch M (2010). Hacking's historical epistemology: A critique of styles of reasoning. *Studies in History and Philosophy of Science Part A*. 41(2):158-173.
- Kusch M (2016). Relativism in Feyerabend's later writings. *Studies in History and Philosophy of Science Part A*. 57:106-113.
- Kusch M (2021). Relativism in the philosophy of science. Cambridge: Cambridge University Press.
- Paya A (2016). Analytic philosophy through the prism of critical rationalism. Tehran: TARH-E NAGHD. [Persian]
- Poostforush M, Taqavi M (2021). Bhaskar's minimal methodology: An argument against relativism. *Methodology of Social Sciences and Humanities*. 27(109):1-14. [Persian]
- Sankey H (2010). Witchcraft, relativism and the problem of the criterion. *Erkenntnis*. 72(1):1-16.
- Sankey H (2012). Scepticism, relativism and the argument from the criterion. *Studies in History and Philosophy of Science Part A*. 43(1):182-190.
- Sankey H (2023). The objectivity of science. *Journal of Philosophical Investigations at University of Tabriz*. 17(45):1-10.
- Shahryari S (2023). Absolutism, relativism, and pragmatic fallibilism: A reply to stump. *Journal for General Philosophy of Science*. 54 (3):331-338.
- Shapin S (1996). The scientific revolution. Chicago: University of Chicago Press.
- Shapin S, Schaffer S (1985). Leviathan and the air-pump: Hobbes, Boyle, and the experimental life. Princeton: Princeton University Press.
- Siegel H (2004). Relativism. In: *Handbook of epistemology*. Dordrecht: Springer. p. 747-780.
- Stanford K (2006). Exceeding our grasp: Science, history, and the problem of unconceived alternatives. Oxford: Oxford University Press.
- Stump DJ (2021). Fallibilism versus relativism in the philosophy of science. *Journal for General Philosophy of Science*. 53:187-199.
- Stump DJ (2024). Pragmatism versus social construction: A reply to Shahryari. *Journal for General Philosophy of Science*. 55(1):153-157.
- Zibakalam S (2016). Reason, argument, rationality. Tehran: ESM Publishing. [Persian]
- Zibakalam S (2017). More myths. Tehran: ESM Publishing. [Persian]

پی‌نوشت

^۱ پوپر و طرفداران عقلانیت نقاد هم برای نفی نسبی‌گرایی از همین ایده استفاده می‌کنند. علی‌پایا به عنوان یکی متفکران برجسته عقلانیت نقاد معتقد است که واقعیت داور نهایی در تعیین حقیقت دعاوی است نه ادمی و نه فرد آن چنان که نسبی‌گرایان ادعا دارند [Paya, 2016: 414]. واقعیتی که در این رویکرد از آن صحبت می‌کند، شامل مقاومت جهان خارج می‌شود که مستقل انسان و عوامل اجتماعی وجود دارد.

^۲ اینکه جهان چگونه دارای مقاومت است را رئالیست‌ها به شیوه‌های مختلفی توضیح داده‌اند. ولی برای استامپ که صریحاً منکر رئالیست متافیزیکی است [Stump, 2024: Sec 3]، معلوم نیست که مقاومت جهان از چه چیزی نشأت می‌گیرد و او مقاومت جهان را چگونه تبیین می‌کند. با توجه به محتوای دو مقاله استامپ، دیدگاه پراگماتیستی وی، در تبیین نحوه مقاومت جهان با یک خلا مفهومی روبه‌رو است.